

## خورشید غربت (بررسی و خوانش عرفانی داستان «اذان غروب» از بهرام صادقی)

رضا نقوی مقدم

دانشجوی کارشناسی ارشد زبان و ادبیات انگلیسی دانشگاه گیلان

### چکیده

داستان «اذان غروب» اثر بهرام صادقی یکی از داستان‌های کوتاهی است که در مجموعه‌ی داستان‌های کوتاه وی با عنوان سنگر و قمقمه‌های خالی به چاپ رسیده است. این داستان روایت مرد جوان طلبه‌ای را می‌کند که از راه دور به اصفهان آمده تا شیخ بهایی را ببیند و علی‌رغم مشکلات و سختی‌هایی که برایش پیش می‌آید از قصدش صرف نظر نمی‌کند. التقاط عینیت و ذهنیت که از عناصر آثار سوررئالیستی هستند در این داستان نقش بسزایی دارند و یادآور حکایات تمثیلی عرفایی چون سهروردی می‌باشند. داستان حال و هوای روابط مرید و مرادی عرفا را دارد و بنابراین در این مقاله سعی بر این شده است که این نگاه عرفانی بسط داده شود و بررسی و خوانشی بر اساس مبانی سلوکی از آن به دست بیاید. به همین خاطر از سه عنصر «شریعت»، «طریقت» و «حقیقت» به عنوان مؤلفه‌های سیر و سلوکی استفاده شده و مبنای اصلی بخش‌های این مقاله قرار گرفته است. بخش «طریقت» که مقدار بیشتری از روایت داستان با این نگرش قابل بررسی است، خود به سه زیربخش «استاد معنوی»، «مرید و مراد» و «ره‌یابی به استاد» تقسیم بندی شده است. در هر بخش ابتدا به بررسی مفاهیم مورد نظر در دیدگاه عرفا و علمای بزرگی چون مولوی، عطار، و شهید مطهری پرداخته شده و سپس در قالب مثال‌هایی از داستان «اذان غروب» این مفاهیم بر روی داستان به کار بسته شده است. این بررسی در نهایت نشان داد که در مرحله اول خوانش عرفانی این داستان امری امکان‌پذیر است. ثانیاً این نوع نگاه می‌تواند ثمربخش بوده و دروازه‌های جدیدی را به شناخت بهرام صادقی و عمق داستان‌هایش بگشاید.

**واژگان کلیدی:** عرفان، استاد معنوی، سالک، صادقی، طریقت